

لطف خدا

ستایش

قلمرو زبانی



واژگان و املا

حلاوت*: شیرینی	ابد: همیشه، جاوید
خرد: عقل، ادراک، دریافت	احسان: نیکی کردن، بخشش کردن
رای: عقیده، نظر، اندیشه	ادبار*: بدبختی، سیه‌روزی، متضاد اقبال
قرین: یار، نزدیک (هم‌خانواده: مقرون)	اقبال*: خوشبختی، سعادت
کمال: کامل شدن، تمام شدن	بیان: سخن، سخن‌گفتن
لطف: نرمی، مهربانی	توفیق*: آن است که خداوند، اسباب را موافق خواهش بنده، مهیا کند تا خواهش او به نتیجه برسد؛ سازگار گردانیدن
می‌بایست: لازم بودن، ضروری بودن	تدبیر: اندیشیدن
نابسته: بسته نبودن، باز بودن	تیره‌رایی*: بداندیشی، گمراهی
نژند*: خوار و زبون، اندوهگین	چاشنی*: مزه، طعم
نی: نه (قید منفی‌ساز)	چاشنی بخش: آنچه برای اثربخشی بیشتر کلام به آن اضافه می‌شود.
هیچ: ضمیر مبهم (چون به جای هیچ چیز آمده است.)	
وضع نهادن: بنیان‌گذاری، گذاشتن	
پایه و اساس	

ترکیب‌های املائی

- چاشنی‌بخش و حلاوت‌سنج • پست و نژند • وضع عالم • قرین و نزدیک • ادبار و اقبال

① به نام چاشنی بخش زبان‌ها

حلاوت‌سنج معنی در بیان‌ها

معنی: سخن را به نام خداوندی آغاز می‌کنم که موجب زیبایی کلام و دل‌نشینی آن است. (آغاز هر کاری با نام خدا)

آرایه: کنایه: چاشنی بخش (ارزشمندکننده)

حس آمیزی: چاشنی بخش زبان، حلاوت‌سنج معنی در بیان (آمیخته شدن دو حس چشایی و شنوایی)

نکته دستوری: حذف: حذف بخشی از جمله: به نام چاشنی بخش زبان‌ها [سخن خود را آغاز می‌کنم]

محدوف

② بلند آن سر، که او خواهد بلندش

نژند آن دل، که او خواهد نژندش

معنی: خداوند هر که را بخواهد با ارزش و بلندمرتبه می‌کند و یا بی‌ارزش و پست می‌گرداند. (عزت و ذلت به خواست خداوند است)

آرایه: تلمیح: تعزّ من تشاء و تذلّ من تشاء (آل عمران / ۲۶) [هر که را بخواهی عزیز می‌گردانی و هر که را بخواهی خوار و ذلیل می‌کنی].

مجاز: بلند آن سر که او خواهد بلندش ... نژند آن دل که او خواهد نژندش «سر» و «دل»، مجاز از «وجود»

نکته دستوری: حذف: بلند آن سر [است] که او خواهد بلندش (حذف فعل)

نژند آن دل [است] که او خواهد نژندش (فعل)

③ در نَابِسْتَهُ احسان گشاده‌ست

به هر کس آنچه می‌بایست، داده‌ست

معنی: خداوند درهای لطف و بخشش خود را بر همگان گشوده و به هر کس به اندازهٔ نیازش بخشیده است. (لطف همیشگی خداوند)

آرایه: استعاره و تشخیص: در نَابِسْتَهُ احسان (اضافهٔ استعاری) (احسان به ساختمانی تشبیه شده است که در دارد).

نکتهٔ دستوری: اجزای جمله: در نَابِسْتَهُ احسان گشاده است.

• نهاد: او محذوف • مفعول در نَابِسْتَهُ احسان (را) • فعل: گشاده است. به هر کس آنچه می‌بایست، داده است.

• نهاد: او محذوف • مفعول: آنچه (را) می‌بایست (را)

• متمم: به هر کس • فعل: داده است

④ به ترتیبی نهاده وضع عالم

که نی یک موی باشد بیش و نی کم

معنی: خداوند جهان را به گونه‌ای کامل آفریده است که ذره‌ای زیاد و کم ندارد. (نظام احسن آفرینش)

آرایه: کنایه: یک مو (مقدار خیلی کم)

نکتهٔ دستوری: حذف: به ترتیبی نهاده [است] وضع عالم (فعل) که نی یک موی باشد بیش و نی کم [باشد] (فعل)

⑤ اگر لطفش قرین حال گردد

همه ادب‌ها اقبال گردد

معنی: اگر لطف خداوند با کسی همراه شود همهٔ بدبختی‌ها به خوشبختی تبدیل می‌شود. (لطف خداوند عامل سعادت انسان‌ها)

⑥ وگر توفیق او یک سو نهاد پای

نه از تدبیر کار آید نه از رای

معنی: اگر بخشش و تأیید خداوند از کسی قطع شود، تدبیر و

چاره‌اندیشی او بی‌فایده خواهد بود. (غلبهٔ لطف و خواست خدا بر هر چیزی)

آرایه: استعاره و تشخیص: یک سو پا نهادن توفیق و کاری بر نیامدن

از رای و تدبیر (تشخیص = استعاره)

تذکر: هر تشخیصی استعاره است؛ یعنی هر کجا که تشخیص را یافتیم

قطعاً استعاره هم داریم.

کنایه: یک سو پا نهادن (همراه نبودن - کناره گرفتن)

⑦ خرد را گر نبخشد روشنایی

بماند تا ابد در تیره‌راییی

معنی: اگر خداوند به اندیشه انسان آگاهی و روشنی نبخشد تا ابد

در گمراهی و نادانی می‌ماند. (خداوند عامل هدایت انسان‌ها است)

آرایه: تلمیح: یخرجونهم من النور الی الظلمات (بقره / ۲۵۷)

(آنها را از روشنایی به سوی تاریکی‌ها می‌کشاند.)

کنایه: تیره‌راییی (گمراهی)

⑧ کمال عقل آن باشد در این راه

که گوید نیستیم از هیچ آگاه

معنی: کمال عقل انسان این است که خود را در شناخت خداوند،

ناتوان و ناآگاه بداند. (عجز و ناتوانی انسان از شناخت حقایق الهی)

آرایه: استعاره و تشخیص: اینکه عقل بگوید آگاه نیستیم.

متناقض‌نما: آگاه نبودن عقل (در حالی که عقل مرکز آگاهی است) در

این بیت اجتماع دو امر متضاد، عقل و ناآگاهی صورت گرفته است.

نکته دستوری: کمال عقل آن باشد در این راه

- نهاد: کمال عقل • مسند: آن • فعل: باشد • متمم قیدی: در این راه
که گوید نیستم از هیچ آگاه
- نهاد: او محذوف • مفعول: نیستم از هیچ آگاه • فعل: گوید

فرهاد و شیرین، وحشی بافقی



پیام لقمه‌ای ستایش

تحمیدیّه به معنی حمد و ستایش خداوند و در اصطلاح مقدمه‌ای است که در آغاز هر کتاب در ستایش و برشمردن نعمت‌ها و صفات خداوند آورده می‌شود.



آموزش لقمه‌ای

ترکیب‌ها

بعد از هر کسره اضافه، یا صفت داریم یا اسم (مضاف‌الیه).

انواع ترکیب:

وصفی: موصوف و صفت: اسم + صفت (دشت وسیع)
اضافی: مضاف و مضاف‌الیه: اسم + اسم (شب کویر)

ترکیب اضافی غیر عادی:

اضافه تشبیهی: چشمه عشق (عشق مانند چشمه است)
اضافه استعاری: بارش علم (علم مانند باران است که بارش دارد)

نکته: گاهی بین ترکیب‌های اضافی، صفت قرار می‌گیرد.

مثال: شب زیبای کویر / چشمه جوشان عشق / دست قدرتمند

روزگار / در نابسته احسان

فصل یکم

ادبیات تعلیمی

نیکی

درس ۱

قلمرو زبانی



واژگان و املا

زندگانی: زیستن، عمر
سرای: سرا، خانه
شغال*: جانور پستانداری است
از تیره‌سگان که جزو رسته
گوشت‌خواران است.
شَل*: دست و پای از کار افتاده
شوریده‌رنگ*: آشفته‌حال
صنع: آفریدن، ساختن
غیب*: پنهان، نهان از چشم، عالمی که
خداوند، فرشتگان و ... در آن قرار دارند.
فروماندن*: متحیر شدن
قوت*: رزق روزانه، خوراک، غذا
گرم: جوانمردی، قضاوت
محراب: بالای خانه و صدر مجلس
نگون‌بخت: بدبخت، سیاه‌بخت
وامانده: خسته، مانده
یقین: بدون شک، بی‌گمان

بخشایش: درگذشتن، عفو کردن
بیفکن: بینداز، رها کن
تیمار: خدمت و غمخواری، مراقبت
و پرستاری
جیب*: گریبان، یقه
چنگ*: نوعی ساز که سر آن خمیده
است و تارها دارد.
خلق: مردم، مردمان
درویش: فقیر، تهیدست
دو نهمّت*: کوتاه‌همت، دارای طبع
پست و کوتاه‌اندیشه
دَغَل*: ناراست، حيله‌گر
دیده: چشم، (جمع: دیدگان)
روبه: مخفف « روباه»
روزی‌رسان: روزی‌رساننده
زَنخدان*: چانه